

[تقریب اول از اطلاق 1](#_Toc87460052)

[اشکال اول مرحوم آخوند 1](#_Toc87460053)

[جواب استاد از اشکال 2](#_Toc87460054)

[اشکال دوم مرحوم آخوند 2](#_Toc87460055)

[تقریب دوم از اطلاق 3](#_Toc87460056)

[اشکال مرحوم آخوند 3](#_Toc87460057)

[تقریب سوم از اطلاق 3](#_Toc87460058)

[جواب مرحوم آخوند 4](#_Toc87460059)

[اشکال اول به مرحوم آخوند 4](#_Toc87460060)

[اشکال دوم به مرحوم آخوند 5](#_Toc87460061)

**موضوع**: بررسی کلمات اصولیون /مفهوم شرط /مفاهیم

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در این بود که آیا قرینه عامه­ای در جمله شرطیه داریم که دلالت بر انحصار شرط داشته باشد تا لازمه آن انحصار باشد؟ ما گفتیم قرینه عامه اطلاق است. تقاریبی در کلمات ذکر شده است. سه تقریب در کفایه وجود دارد و ما هم به همین مقدار کفایت می­کنیم. بعضی مثل مرحوم صدر تطویل کرده­اند.

# تقریب اول از اطلاق

مرحوم آخوند میفرماید: جمله شرطیه مثل هیئت امر است. کما این که به مقتضای اطلاق، صغیه امر دلالت دارد بر این که مدلولش وجوب نفسی است همین طور مقتضای اطلاق این است که نفس همین شرط، علت منحصره باشد. اطلاق را مرحوم آخوند در مدلول هیئت یا مدلول ادات شرط اجرا کرده است. یعنی مدلول ادات شرط ترتب است.

## اشکال اول مرحوم آخوند

ادات شرط حروف هستند و معنای اندکاکی دارند و در معانیه جزئیه، اطلاق و تقیید معقول نیست. جواب اول را به مشهور می­دهد. مشهور که این نظریه را در ادات دارند، نمی­توانند به این اطلاق تمسک کنند.

### جواب استاد از اشکال

به نظر ما می­توان از مشهور دفاع کرد. یک بحثی در جزئیت موضوع له در حروف وجود دارد که معنای جزئی در این جا چیست؟ جزئیت معنای موضوع له با کلیت معنای حرف سازگاری دارد یا نه؟ مرحوم آخوند در معنای حرفی گفته است که سازگاری ندارد. اصلا ایشان بر مشهور اشکال می­کند به این که گاهی حرف در معنای کلی استعمال می­شود و ما احساس مجازیت نمی­کنیم. مثل سر من البصره الی الکوفه. این سیر کلی است. این ابتدائیت هم کلی است. در حالی که جزئیت موضوع له با کلیت معنای حرفی منافاتی ندارد.

این که مشهور می­گویند موضوع له حروف جزئی است، مرادشان این است: در حروف مثل اسماء وضع عام است یعنی ملحوظ عند الوضع عام است. واضع معنای عامی لحاظ کرده است. مثلا الابتدائیت که یک معنایی است، تصور می­کند گاهی اوقات لفظ ابتدائیت را برای همین معنای کلی وضع می­کند که وضع عام و موضوع له عام و گاهی اوقات ابتدائیت را مرآت مصادیق ابتدائیت قرار می­دهد. به کمک معنای اسمی، معانی حرفی اندکاکی را اجمالا می­بیند.

مشهور می­گویند: مثلا من برای ابتدائیت هایی که جزئی هستند و مصداق آن ابتدائیت کلی است. مرادشان از جزئی همان مصداق ابتدائیت کلی است. این مطلب منافات ندارد که معنای مصداق، کلی باشد. سرت من البصره الی الکوفه به خاطر این که خبر می­دهد جزئی است اما وقتی که گفت سر من البصره ابتدائت سیر از بصره به نحو کلی به ذهن می­آید. سیر کلی و بصره کلی است پس معنای حرفی هم کلی است. آنها نمی­خواهند بگویند که مثل اعلام جزئی هستند. می­خواهند بگویند که ابتدائیت کلی، مرآت به مصادیق هستند.

نتیجه: اشکال اول مرحوم آخوند وارد نیست. جزئیت به معنای این است که مثلا مِن برای هر کدام به تنهایی وضع شده است و منافات ندارد که هر کدام از ابتداءها کلی باشند.

## اشکال دوم مرحوم آخوند

قیاس ترتب و ربط و تعلیق به وجوب نفسی مع الفارق است. در وجوب نفسی و غیری ثبوتا تفاوت وجود دارد. وجوب نفسی وجوب لنفسه و وجوب غیری لغیره است. در اثبات هم وجوب نفسی نیاز به بیان زائد ندارد؛ ولی در وجوب غیری نیاز به بیان زائد دارد؛ اما ترتب بر منحصر و ترتب بر غیر منحصر تفاوتی ندارند. هر دو ترتب هستند. یکی شرطش عدل دارد و دیگری ندارد. هر دو نیاز به بیان دارند در مقام اثبات.

ترتب بر منحصر با ترتب بر غیر منحصر، هر چند طرف آنها متفاوت است؛ ولی خود تعلیق تفاوتی ندارد. بر یکی مترتب بشود یا بر دو تا مترتب بشود. هر دو مترتب هستند. بحث ما در این تقریب در مورد خود ترتب است.

نتیجه: این اشکال وارد است.

## تقریب دوم از اطلاق

ظاهر جمله شرطیه در ناحیه شرط این است که مجیئ مطلقا موثر است چه شرط دیگری سبقت گرفته باشد یا نه، چه مقارن با آن شرط دیگری آمده باشد و یا نه. اگر شرط منحصر نبود در جایی که شرط عدل داشته باشد این شرط به تنهایی موثر نیست. اگر شرط دیگری هم دارد، جامع موثر است به خاطر این که الواحد لا یصدر الا من الواحد. موثر منحصر نیاز به بیان زائد ندارد ولی موثر غیر منحصر نیاز به بیان زائد دارد. اگر دو شرط دارد نمی­تواند بگوید مجیئ زید موثر است. بلکه باید بگوید اگر مقارن آن شرط دیگری نباشد، موثر است.

نتیجه: ظهور شرط در موثریت است و موثریت مطلق دلالت بر انحصار موثر دارد.

### اشکال مرحوم آخوند

اگر شرط را برای ما هو الموثر آورده است، مقتضای اطلاق انحصار است و غیر منحصر نیاز به بیان دارد؛ ولی متکلمی که شرط را می­آورد در صدد بیان موثریت نیست. چه کسی از ان جائک زید فاکرمه، می­فهمد که می­خواهد علت منحصره را بگوید. مولا که صحبت می­کند کاری با موثر منحصر ندارد لذا نمی­توانید بگویید که اگر شرط موثر شد، پس منحصر هم هست. مشکل این تقریب این است که از این جهتی که ادعا می­شود، مولا در مقام بیان نیست. اگر مولایی گفت: مجیئ زید موثر فی الاکرام. در این جا ظهور در انحصار دارد ولی متکلمینی که موالی هستند در مقام بیان علت و معلول نیستند. باب نظام عبد و مولا باب علل و معلول نیست. موردی هم نداریم که شارع مقدس این گونه گفته باشد که فلان چیز موثر است.

## تقریب سوم از اطلاق

مرحوم صاحب فصول اطلاق را این گونه تقریب فرموده است: ظاهر اقتصار مولا بر شرط واحد این است که عدل ندارد. همین شرط متعین است. عدم ذکر عدل قرینه بر این است که فقط همین مذکور شرط است. ظهور شرط در تعین مثل ظهور هیئت امر است در واجب تعیینی.

همان گونه که در واجب تعیینی گفته می­شود که ظاهر امر تعیینیت است مثل اطعم عشرة مساکین ظهورش در تعیینی است و وجوب تخییری نیاز به بیان زائد دارد و در مقام بیان هم بوده است و عدلی بیان نمی­کند پس تعیینی بوده است همچنین مقتضای اطلاق شرط در عدم ذکر عدل، انحصار است.

این تقریب احسن التقاریب است. ظاهرا اصلش هم متعلق به صاحب فصول است. عمده تخیل و توهم و مدفوع در کفایه راجع به صاحب فصول است.

### جواب مرحوم آخوند

قیاس مقام به واجب تخییری و تعیینی مع الفارق است. ایشان مدعی است: در واجبب تعیینی و تخییری این حرف درست است چرا که وجوب تعیینی یک سنخ وجوبی است که مشوب به جواز ترک نیست و وجوب خالصی دارد؛ اما وجوب تخییری مشوب به جواز ترک الی بدل است. از جهت ثبوت، وجوب تعیینی موونه ندارد چرا که خالص است بر خلاف وجوب تخییری که وجوب مشوب است و ثبوتا موونه دارد. در مقام اثبات هم وجوب خالص را بخواهیم بیان کنیم نیاز به بیان ندارد ولی در وجوب تخییری نیاز به بیان زائد دارد و عدل آن را ذکر کند. با ذکر بدل جواز ترک الی بدل را می­فهماند. حالا اگر مولا در مقام بیان بود و ذکر عدل نکرد، مقتضای اطلاق تعیینیت است بر خلاف مقام که بحث ما ترتب بر یکی یا ترتب بر دو تا است که این ترتب حقیقت آن را تغییر نمی­کند. گاهی اوقات جزاء مترتب بر یک چیز است و گاهی اوقات بر دو چیز.

همان طور که ترتب بر دو چیز نیاز به بیان دارد همچنین ترتب بر یک چیز هم توقف بر بیان دارد. ترتب علت منحصره و غیر منحصره حقیقتشان ثبوتا دو تا نیست. لذا قیاس بحث ما که ترتب بر شرط است به واجب تعیینی و تخییری مع الفارق است.

#### اشکال اول به مرحوم آخوند

مرحوم آخوند فرمود: قیاس مع الفارق است. شما در واجب تعیینی و تخییری دو تا ادعا داشتید و گفتید در یک قسم از واجب تعیینی و تخییری یک فارق آنها به این است: در تخییری واجب به جامع مثل اطعام و صیام و اعتاق، تعلق گرفته است و در تعیینی به خصوص تعلق گرفته است. مرحوم آخوند در این قسم هم گفت مقتضای اطلاق تعیینی است چرا که جامع بیان زائد نیاز دارد و لو این که بیان زائد با عدل باشد. جامع نیاز به بیان دارد

بنا یر این اشکال این است که همان تقریب قسم اول واجب تعیینی و تخییری را اینجا جاری می­کنیم. جامع نیاز به بیان زائد دارد و فرقی بین متعلق و شرط نیست. اگر بنا باشد که جامع نیاز به بیان زائد دارد و بیان فرد نیاز ندارد فرقی بین متعلق و موضوع نیست. همان طوری که در باب متعلق گفتنید مقتضای اطلاق واجب تعیینی است در اینجا نیز بفرمایید که جامع را شرط قرار نداده است، همین شرط علت است.

بله؛ قیاس به وجوب مشوب و غیر مشوب درست نیست؛ ولی یک قسم از واجب تعیینی و تخییری عین محل کلام است و در قسم اول که اطلاق را قبول داشت پس در این جا نیز باید قبول کند.

#### اشکال دوم به مرحوم آخوند

مرحوم نائینی این اشکال را مطرح کرده است که در جلسه بعد مطرح می­شود.